

مبداء سه دفعه یا چهار دفعه در سال خریدن شکوشت یکفقدری صکراتر یا از رانتر
 برای هر يك از افراد مردم چیر معتاداً به نبود و اینک نسبت به حبیب و کثرت
 مردم از این وجوه مبلغ صکرات و معتد بهی جمع می شد (حوٹک نسو) از رفتار
 و کردار این صاحب امتیاز خبردار شده او را انحصار نمود و باو گفت بمن اطلاع داده اند
 که شما دارای تمول بسیاری هستید و خیلی خوشوقت می بودم اگر اس ثروت و مال را از
 شغل خود و راه صحیح بدست آورده بودید ولی شکی نیست که آن را از راهی غیر مشروع
 بدست آورده اید که موجب نکال است و شما لابداً مستحق نسیبه هستید اما من شما را
 معفو میدارم مشروط بر اینکه رد مظالم خویش نموده مال و حال خود را اصلاح کنید پس
 آنچه را از عموم مردم بدردی و قلب کرده اید رد کنید مابن طور که او تمام ذخیره و
 کنجینه خویش بقدر کمایت زندگی و معاش خود بردارید و ما بی را پس رد نمائید تا آن
 که آن را حرج لازمه مملکت و صرف فوائد عامه نمایم و بشما چند روز هم مهلت میدهم که
 درست فکر و اندیشه در این کار نمائید و جواب بدهید و محقق بدانید که بهیچوجه نخواهد
 توانست مرا فریب بدهید

صاحب امتیاز (قصاب باشی) که تا بحال نگذاشته بود کسی از سرکارش خبردار شود و
 بهر تدبیر و حيله بود بر شوه دادن یا غیر آن در موقع نسیبه رؤسا نیامده بود از صدا و وضع
 تکلم فیلسوف فهمید که این توپیری از آن توپیری ها نیست و بهیچ طور از دست این وزیر
 مائل که مارها درستی او محکم رسیده بود خلاصی ندارد لابداً قبول کرد که مطابق حکم
 و دستور العمل فیلسوف رفتار نماید و فیلسوف هم چون از تمکین و اطاعت او راضی
 گردید زیاده بر این با وسعت کبری نمود تا آنکه او هم ما آنچه برای خود نگاه داشته
 بود بپراحت زندگی کند

(حوٹک نسو) خواستار اعمال منامه بوزارت عدلیه اش بی حد و بی شمار کارهای
 نمایان کرد که دلیل عقل سرشار او بود من جمله چند روز را در ماه مهین کرده بود که
 بشخصه مظالم و محاکات و دعاوی را رسیدگی مینمود و روزی او آن روزها که مظالم نسیبه
 بود شخصی بمصورش آمد و شکایت از بی اطاعتی پسر خود نمود و اصرار داشت که سبب
 ترین احکام قانون را در این باب جاری کنند (حوٹک نسو) موض اینک پسر را نسیبه
 نماید مقرر داشت پدرش را هم بهیست نمایند و برای هر یکی سه ماه حبس حکم داد پس از

آنکه بدست جنس ایشان سرآمد پدر و پسر را بمصوب حواس و اربط بر سپید بچه گناه
 پسریت تفسیر کار شده جواب داد که امداً پسر من تفسیری نکرده بلکه اگر تفسیری بود
 از خود من بود که از روی غیبط و حشم طبیعت او را مقصر نموده و عارض شده بودم
 (حویک نسو) گمت که چون من تردیدی در این باب داشتم سؤال کردم تا یقین حاصل
 شود روید و اطفال خود را در تکالیف لازمه آنها تعلیم نمائید آنکه رو به پسر کرد و
 گمت ای جوان مرد توهم فراموش مکن که مهرمانی و درحم و مروت نسبت بپدر و مادر
 اول تکلیف اطفال است این حکم در همه جا منتشر شد و بنظر مردم رسید و مستحسن آمد
 اگر چه بعضی ها در این باب ریشه حوائی میگردند و یکی از شاگردان قدیمی فیلسوف که
 پرنیبه عالی رسیده سردار و فرما هرما شده بود از جمله کسانی بود که بهینسوف ایراد
 میبردند و در این باب مائنه میگرد و مبکمست استاد من مرا گول زد زیرا در ابتدای امر که
 من داخل در شغل دیوان شدم اول از تالیفاتی که من داد این بود که مبکمست در اجرای
 احکام قانون ادب اطفال نسبت بپدر و مادر باید مواظبت کرد و حبیلی سحت گرفت زیرا
 پایه حکومت و حکمرانی روی این احکام قرار داده شده است و بیزین مبکمست که هر
 پسر که عمداً از حکم پدر تخلف کند حکمش قتل است و این حکم از امپراطورهای قدیم
 تا رسیده است در اجرای آن نیابت کوتاهی و امانت کرد بلکه این حکم را باید در کمال
 سحتی اجرا کرد و حال اینکه خود معام اعتنائی باین حکم و قانون نکرده منتهای مهربانی
 را به پسر می که نسبت بپدر مقصر و گناهکار بود کرد از این مقوله حرف ها حبیلی در باب
 این حکم بهینسوف زدند تا وجود آنها باید تصدیق کرد که او در این باب غیبط میگرد و
 رفتارش صواب و موافق عقل بود و در جواب این اشخاص مبکمست من در این رفتار به سه
 نوع از مردم صحبت کردم اول ماطمائی که نسبت بپدر و مادر احترامیکه باید نگاه ندارند
 دوم پسر و مادر هائیکه ماطمالتان تعلیم تکالیف آنها را نمیکنند سوم اشخاصیکه متصدی اجرای
 احکامند صحبت کردم که در اجرای احکام قانون نسبت بکمیکه او را از روی غیبط و حشم
 مقصر کرده باشند تمجیل نکنند زیرا در تأخیر اجرای حکم وقت اندیشه و فکر برای همه
 مبسر میشود پدر و مادر و اطفال تکلیف خود را نسبت بهم دیگر ممانعت میکنند و اگر چنانچه
 بمجرد شکایت پدر و بدون تأخیر پسر را بقتل رسانند اگر چه موافق قانون سیاست کرده
 اند و لکن بواسطه این سیاست پدر را بلکه همه خانواده را بدبخت میدارند و فیلسوف بنا کرد

قدیم خود بیگمته ظلم فاسی و حاکمیکه تمام احکام قانون را بدون ملاحظه و استتساجاری کند کمتر از ظلم صاحبمنصبی نیست که بعد از فتح شهری تمام اهالی آن شهر را از دم شمشیر بگذراند مردم عوام که از تکلیفشان کوتاهی میکنند گناهتشان جزئی بلکه اغلب بی گناهند زیرا در تکلیف خود نادانند و سیاست کردن آنها در این صورت سیاست کردن شخص بی تقصیر است اشخاصیکه مستحق سیاستند و سیاست سحت لازم دارند اعیان و زرکافی هستند که مرتکب اعمال قبیحه میشوند یا بدعتی باطل میکنند و سر بشق بسایرین میدهند که در افعال ناشایست پیروی از آنها میکنند و همچنین مستحق سیاست سحت قحط و حکامی هستند که تا پنهانی خود را عبور کرده اند که مردم تکلیفشانرا تعلیم کنند درست بگویم مستحق سیاست سحت شما هستید من هستم اگر در این مقامیکه داریم ملوازم آن عمل نکیم و تکلیف خود را بجا نیآوریم و بر اشخاصیکه مباشر و مامور کلاند سحت بگیریم و از آنها مؤاحنه نکنیم تا بتکلیفشان عمل کنند مهربانی و رحم بسبب این اشخاص و سحتی مردم عوام ظلم است و خلاف عقل صحیح

قانون قدیم در این باب میگوید و حکم مثل کسبید آن کسایرا که مستحق قتلند و فراموش نکنید که مستحق قتل بلکه سیاست کمتر از قتل نیست کسبیکه از روی عمد و دانایی مرتکب گناه نشده باشد پس اول باید شروع در تعلیم مردم کرد و تکلیف آنها را با آنها فهمانید بعد از آن اشخاصیکه با وجود علم تکلیف خود متخلف از آن کنند باید سیاست و توبیه کرد وزارت عاقلانه (حونگ تسو) از هر جهت اسباب ترقی و آبادی مملکت (لو) کردید (کینگ کونگ) سلطان (لو) مکرر مبل کرد با او صحبت نماید و خیلی از مسائل دینی از اوسوال نمود و فیلسوف در جواب تحقیقاتی کرده است که در این کتاب جای ذکر آنها نیست در این پدها سلطان (لو) عمرش بسر رسید و ولعهدش (کائی کونگ) تعلیمات و ادب (حونگ تسو) را چندان وقع و و قری نهاد و او را تصور نمیسود مگر شخص عالمیکه فصاحتش منحصر است بشناسائی و اطلاع از کتب و معصیت زیاد از اخلاق قدیمه طرف ناری و حمایت مینماید و فیلسوف هم چون دیگر شغلی در وطن خویش نداشت لهذا طرف مملکت (وئی) سریمت نمود زمانی نگذشت که او را حواسند و فیلسوف در راه بوطش مراجعت کرد سلطان برای استعجال او از مقر ساطن حرکت کرده در یکی از عمارات دولتی که اندک فاصله از شهر داشت منتظر ورود فیلسوف گردید و او را مثل یکی

از سراسر دول خارج که مابین ممالک میامندد بر برائی آورد و مد در عبوره و کمترین بعضی
سؤالات بجه کانه از او کرد و با وجود این فیلسوف بی عداوتی در جواب نکرد من جمله
ار او پرسید که فیلسوفان و دانشمندان بجه لباس باید بلبس شوند تا مردم آنها را بشناسند
(چونک تسو) در جواب گفت من هنوز هیچبندم ام فیلسوفها چه لباس باید بپوشند ولی
آنچه را که دانسته ام این است که هر لباس باشد فیلسوف مقصود اصلی او باید کسب عقل
باشد و علاوه بر این در ممالک آنی که هست باید نظیر آنچه لباس بپوشند مثلاً مسکه از اهل
مملکت (لو) هستم در طغوانت مثل سایر اطفال لباس (فونگ) در بر میپوشم چون
برونگ ششم و به مملکت (سونگ) رفتم کلام (یانفو) بر سر گذاردم زیرا در این ممالک برای
اقربان و همس های من آن کلام معمول بود و اسکندر در سایر ممالک می رفتم تکالیف
دیگر داشتم

در اینجا سلطان قطع کلام فیلسوف را کرده گفت ((من دانستم که لباس ممیزی برای لباس
پوشیدن فیلسوفان نیست آیا طریقه زندگی شان هم همین طور است فیلسوف حواست خود
را از بیان این مطالب معاف بنماید ، اینک سلطان اصرار کرد که بشنید و شروع احتضار
جواب این مطلب را بیان کند انوقت (چونک تسو) چنین گفت ((فیلسوف واقعی
هرگز در خود بحال رسمی برای خود نمائی وارد نمیسود و منتظر نمیسود او را دعوت نمایند
و چون او را دعوت بنمایند بدون هیچگونه حلو و وجود نمائی بنماید نگاه حاکم میشود و اگر
ملاحظه از شئون مملکت نکند و منزلتی باو نگذارد ابتدا مکرر نمیسود و هیچ اظهار ناراحتی
نماید از صبح الی شام مشغول نمیسود مگر بچیزی که در آن کسب عقل نماید و یا بر عدد
دوستان و آشنایانش بپردازد و اگر در خود قوه تکمیل کارهای بزرگ به پدید در صورتیکه باو
رحوع تا حد قبول میکنند و باجل مواظبت در صدد شام آن بره آید و حسادت و حقه طلبی
ندارد و هیچگاه در صدد تحصیل کسبیه و حریبه بدست هرمانه و حریزه او عمل و
دانس نکند اما ما را رحوع نمیکند مگر مردمان راستکار و درست اعتماد میکنند مگر بعضی
دوفا و ثبات قدم را در امور از بالاتر از خود نگاه میدارد و با دست خود از خود در کمال
حوشحالی رفتار میکنند ، ما هرکسی طوریت که شایسته اوست و اگر بخواهد
عیب کسی را اصلاح نماید او را در خطا و معییرس ملامت کنند تا کمال ملاحظه و دلایب خواهد
بود نویسنده کل را مجرم میدارد ولیکن برای و مشورت آنها عمل نمیکند نه در مقابل آنها

خمس چنان میگند به در توفیر و احترامشان مخالفه منهاید و فقیه فیلسوف بتکلیف خود عمل کرد
 از هیچ چیز خوف و هراس ندارد زیرا رفتاری ملامت ناپذیر با خیالات ساده و صحیح سپر
 اوست و برای دفاع یا حمله عدالت و قانون اسلحه اوست و همیشه مردم دارد مانع است که از آنها
 نرسد دقتیکه در شمال دینی و پرووی هتون دارد و ملاحظه که در اجرای آداب مرسومه مینماید
 اسباب اطینان اوست اگر چه میان ظلمه شد درجه علم او هر قدر عالی باشد بزدرازدیاد دانش
 میگوید و مقام در صدد تحصیل است ولیکن بی اندازه خود را حسته و وا مانده نینماید بهر
 اندازه که است و استوار در خوش رفتاری باشد باز همیشه ملتفت است که میباید از او
 عیب سر بزند هر چیزیکه اسباب سعادت و یا کداهی است بنظر کم مینگرد محبوب ترین اعمال
 در نزد او عملی است که مربوط بنوعی باشد در عنوان مطالب و عمل متانت و وفاداری در نشان
 با مردم بسیار و نیکو رفتار - مصدور و مجمع عقلا را ترجیح میدهد و بحال اظهار بی میلی
 نینماید در دوازه و ظاهراً خود تهاوی در میان آنها نمیکند و در خارج با عموم مردم
 مساوات سلوک مینماید که بواسطه حریمی نامیرا و رفتار ناسازگار او را اذیت نمایند ابدأ
 اظهار خشم و کینه نمیکند فیلسوف واقعی همیشه در صدد است که بهر طور و هر وسیله باشد
 خدمتی بملک بنماید و اگر بواسطه کار نایابی و انجام امر مهمی سر او را اجبری باشد اظهار
 خدمت نمیکند که با او اجر و مزد بدهند بلکه با صبر و حوصله حاضر میشود که حق او را بر
 برسانند و اگر اتفاق بیفتد در هنگام تهمیم جوهر او را فراموش نمایند بهیچوجه شکایت
 نمیکند بجهة کسی که قبلاً مردمان صحیح و نجیب را متجاوز معاومت هموطنان در حوائج و لوازم
 ایسان و رسایب خاطر آراینده در ارا - هر چه بی خوبی کرده است اینها بهترین اجر و مزد
 است در نزد او و اگر برخلاف این ملاحظه بفرستد رتبه عالی او بدهد و درجه اشرا بلند
 بدو بد اید اگر وجود متائی نمیکند بلکه تواضع و فتادگی را دست نمیدهد و هر کس که
 بخواند با او میرانی بنماید و روی استاده و سلمی کند بهتر از پیشتر با او دست رسی دارد
 مثل آنکه رتبه او پس از او و درجه او عالی تر شده باشد صعود و نزول در مراتب بخت و
 اقبال بایه بری و اثرل اسلاق و رفتارش عبود آنکه و همیشه يك حال باقی است تمام
 همش منحصراً است باینکه امورات مرحوعه بخوبی را انجام دهد و همیشه ارحا و مقام خود
 کمال رسالت را دارد و ابدأ - ادب و طمع بسیار متاغل ندارد و نیز حساسات باعتبار همسر
 و نالاتر از خود میپوزد و کسانی که بی بهره از علم و دینند صبر نمیشمارد همه مباشرت

می کند و ناهر کسی سازش دارد و چنان معاشرتش را محترم می دارد مثل این که طبیعت برابر باشند

حترام و مواسات مابین ادب می شود و ملامت و حوش سلوکی محصول و نتیجه آن می گردد. تمجید و مدح از روی حقیقت و بی ریا و حدمات بموقع و غیر منتظره اسباب تکمیل لیاقت است بالأحره تمام این خصایص من حیث المجموع عبارت است از رحم و انصاف عمومی نسبت بتمام مردم که از آن استثنا نمیشود احدی و شامل تمام افراد نوع انسانست و از چشمه سرشار این تقوی است که سار مصلحت حسنه جاری و ساری می شود و فیلسوف چینی کوشش دارد که قبل از همه و بهتر از همه آن تقوی را دارا باشد و بواسطه این تقوی است که فیلسوف از سایر مردم ممتاز است و در صراط همین تقوی است که فیلسوف می مراحل زندگی و رفتار خود پیشرا می نماید و همین تقوی است که سایر اعمال او را زنده می کند.

موافق قول (کفایو) مورخ از آن چند مرقوم سلطان می خواست فیلسوف را احضار نماید کمال احترام و شرف ادب را بها بیاورد و او را در خانه اس نگاهداشت و خود شاگرد او شد و پاش سلطان ربه سهری داشت و همیشه اوغات در امور او از او مشورت می نمود و در ضمن کسب علم و اطلاع می کرد من جمله روزی به او گفت من مهل دارم از این بیعت و عهدها مثل درستان خودم بدانم و احرام آنها را از مناسبت نترک دولت فراردم (حوینگ نسو) در جواب گفت این مطلب صحیح است ولی سلطان باید رفتار بهر از این پیش نهاد خود بسازد باین معنی که عشق و محبت بتمام رعایا و ملتش داشته باشد و برای معاش آنها مائمی درجه آسودگی و راحت را فراهم بیاورد بطوریکه آنها راضی و خورسند از سلطان باشند و اغتیار بجایند که در ظل سلطت چین سلطان دندکی می نمایند سلطان جواب داد این کار آسانی نیست آنرا بچه و سیه میتوان چینی نتیجه بدست آورد و در این باب بهصود رسید ؟

فیلسوف جواب داد بدو آری باین ترتیب پیش نهاد کرد که با رعایت رعایا کم شود و رانها گرفته گردد مگر آنقدری که لزوم آن بر همه کس واضح است و مائوی تو را طاعت مردم نباید کار آنها رجوع نمود در تکالیف شخصی آنها را باید مائیم کرد و عبور رسالت نمود که در اجرای آن عهدها نوزند

سلطان جوابی نداد ولی بنابر آمد که این بیان در او اثری کرد و در آن خود را دهنبری کرد فیلسوف را صرف عسرانه تکلیف کرد چون بر سر راه حاکم آمد با آنچه را که سلطان و

مهم‌سازن در آخر عذاب‌خورده‌اند. فیلسوف در ابتدا شروع بخوردن آن نمود. مثلاً اول حیوانات را
 صرف نمود و مہوجات را برای آخر نگاهداشت. می‌بایست که نتوانستند خود را از خنده نگاه
 دارند و گمان می‌کردند که این نقصانی است برای فیلسوف ولی سلطان انداً خنده نکرد زیرا
 او میدانست که این حرکت فیلسوف خالی از حکمت نبود و البته ضررش این بود که تعلیمی
 بایرین نماید.

سلطان باو گفت ای استاد ما می‌بایست که من قسم می‌کنم که از غذا خوردن شما که حیوانات را
 قبل از مہوجات صرف می‌نمایند و متعجب هستند که چنین شخصی که از اجزای درختان است
 و اطلاع از هر قسم مرسومات دارد اینگونه خلاف رسم رفتار نماید
 فیلسوف جواب داد که من خلاف رسم رفتار نکردم بلکه رسمی را معمول داشتیم مرسومات
 شما نیست جز اصراف و زیاده روی من ترجیح دادم حیوانات را بر مہوجات زیرا حیوانات
 عمده غذای انسانی است و مثل سایر اعنیه نیست که تصور ضرری در آن رود. همین جهت
 است که عطایا و تعاریفی را که امپراطور در قربانی بزرگ معمول میدارد و نثار می‌کند
 حیوانات را جز عمده می‌شمارد مثلاً نان را که از آرد حیوانات ساخته می‌شود نثار میدارد
 نه مہوجات را. عادت قدیم عادیست که (یا او) و (شون) معمول داشتند و امپراطورهای
 معروف هم پیروی آنها را کردند و آنها چیملاً حیوانات را قبل از مہوجات صرف می‌کردند. من
 تکلیف خود را این دانستم که در حضور اعلیحضرت شما پیروی از آنها کرده باشم
 تا یاد آوری از رسم آنها شده باشد.

علی‌الظاهر سلطان از این سخنان رنجیده خاطر شد زیرا در حالتیکه اطینان داده بود که
 کمال میل را دارد بشنود از قدیم و مرسومات آن سحمت بدارید بطور مستخره از فیلسوف
 سؤال نمود که واقماً کلامی که (شون) در ملا عام پسر می‌کند چگونگی بوده است از
 شنیدن این سؤال فیلسوف هم دست آورد که درس جدیدی از قوانین قیاسیه باشد.
 هر صورتیکه سلطان از سؤال خود متوقع این گونه بیانات در جواب بود. سلطان
 از شنیدن آن سخنان اظهار بی‌میلی نکرد روزی سلطان به فیلسوف آمد و در این در صدد
 خواهم بود که در امورات دوائی مامور بدارم جز اشخاصی که شما فیلسوف و دانشمند
 باشید لهذا مقینی هستم که آنها را بمن بشناسانید.

(خونگ سو) در جواب گفت در این عصر ما فیلسوف کسی است که از هر جهت هم

خود را مصروف به تحصیلات قدیمه بدارد و طرز لباسش مثل قدما باشد و اصرار داشته باشد که بسیاری مرسومات قدیمه را تعلیم کند سلطان جواب داد اگر چنین است پس فیلسوف شدن مشکل نیست زیرا ملبس بداس قدما شدن و کلاهی و کمر بندی مثل آنها داشتن آسان است (چونك نسو) در جواب گفت شما فرض مرا علتت نشدید برای امتیاز فیلسوف از سایر مردم باید رسوم طبقات محتایه معرفت و شناسائی داشت و آن طبقات را میتوان به پنج طبقه منقسم نمود

اول از آن مردمان که عددشان بیشتر است و در جمیع ممالک یافت میشوند کسانی هستند که هیچیک از صفات آنها قابل ملاحظه نیست و سخن نمیکویزند جز برای اینکه حرفی زده باشند بدون ملاحظه که این سخن بدنا خوب است و بوجه یابی موقع است سردی بر آن مرتب یا خیری از آن ناشی میشود و حرکت نمیکند مگر مثل حیوانات مثلاً آنچه را در روز کرده اند امروز هم میکنند و فردا هم میخواهند کرد مگر آنچه را امروز کرده اند بدون راهی نمیتوانند از خود کاری کنند تا ترثی بدهند و بسیاری آنها را بهر کجا که میخواهند میرند بدون اینکه خودشان بدانند بکجا میروند یا بچه مقصود حرکت میکنند قوه تمیز ندارند و برنی منابع جزئی فواید عمد را از دست میدهند آنها هم مثل سایرین مدرک دارند اما مدرکها از چشم و گوش و دهان تجاوز نمیکند مختصر آنها مردمی هستند که آنها را عموماً عوام الناس می نامند

طبقه دوم اشخاصی هستند که تحصیل علوم کرده و مراتب عقلی و اهلی را بیوده اند بدون ملاحظه عاقبت کار اقدامی نمیکند و طرق مختلفه برای رسیدن مقصود دارند و اسکر چه لطف در مطالب نکرده باشند باز بهدریکه بسیاری تعلیم کنند میدانند بر صحت اعمال و افعال خود دلیل دارند قوه قیاس مطالب و تمیز مابین اشیا صاره و ثفیه را دارا هستند بدون اینکه از قوانین اطلاع کاملی داشته باشند بقدریکه تکالیف عمومی را اجرا دارند و نه آداب مرسومه عمل نمایند میدانند معلومات آنها اگر چه زیاد است ولی عاقل نیستند که مازحلی مطالب است که باید بدانند بواسطه اقوال و اذمالمشان در اخلاق مردم حتی در امور دنیای خودی دارند خوب گفتن را دوست تر میدارند از زیاد گفتن سکار خوب و ماندهجه اگر چه که باشد مایل ترند از اقدامات زیاد که اسباب بریشائی و سرگردانی شده آرزوی قول و عتی ندارند و از فترت نمترسند با آنچه دارند کمال رضایت زندگی میکنند و این طبقه از مردم را میتوان علما نام نهاد

طبقه سوم اشخاصی هستند که در اقوال و افعال بلکه در علم و رفتار و کردارشان ذره از طریقه عقل سلیم تجاوز نمیکنند و نیکی در ازای نیکی می نمایند افراط و تفریط ندارند آلوده هوا و هوس نیستند هیچ چیز هادستی ندارند ترقی و تنزل در نظر آنها یکسان است هنگام سخن گفتن سخن میگویند و در موقع سکوت ساکتند و در حال قدرت اظهار عقاید خود را می نمایند اگر چه مورث زوال دولت و اقبال یا خدمات بیشتر از آن شود تمام مردم را آفریاً از یک چشم و مساوی می بینند زیرا در راه فصل و تقوی با عیب و نقص یکسانند زیرا پست ترین آنها ممکن است در فصل و تقوی از همه حتی از خود این اشخاص بگذرد و بالا ترین آنها در نقص و عیب از پست ترین آنها پست تر گردد خلاصه اینها اشخاصی هستند که در فهم مسائل نظامی امر امکاناً نمیکنند تحقیق و غوررسی در مطالب می نمایند اگر بکنه آن برخورد نکنند و خود پستی ندارند و اگر در فهم آن عاجز و قاصر شدند جرئت خود را از دست ندهند و این طبقه از مردم را میتوان منتحر نام نهاد

طبقه چهارم اشخاصی هستند که توسط و میان روی حقیقی را در هیچ امر از دست نمیدهند و قانون و ترتیب صحیح و درستی بر لبی اخلاق و رفتار ساز قرار داده اند که أبداً از آن تجاوز روا ندارند با کمال دقت و حقیقت تا کمترین تکلیف خود را بعمل میآورند هوا و هوس خود را محدود کرده اند و مدام با هوای خود در جنگ و جدالتند که مبادا از آنها خلاف رسم معمول سرزند و مدام مواظب حال خودشان هستند که عیب و نقصی در وجودشان ریشه نندد و روز نکند و هیچ سخنی نمیگویند که بتواند عقلی بسنجیده باشند و قابل تعلیم سایرین نباشد و عملی نمیکنند که بخودی خود نیکی نباشد و نیکار سر مشق مردم نخورد در مقام امر بحروف و تعلیم تکلیف بکسی که در تکلیف خود ندان باشد و در مقام نیکی و خدمت کردن بخلق از هیچ زحمت یا کار مشکلی انا و امتناع ندارند و در نیکی مردم مان فقیر و غنی و اعیان و کینه فری نمیگذارند و بهیچوجه از آنها چشمداشتی ندارند اگر چه بشکر آنها باشد و این طبقه مردم را صادق و منی و پرهیزگار حقیقی میگویند طبقه پنجم که درجه آنها بلند تر درجه ایست که آدمی را می تواند تا برسد اشخاصی هستند فوق العاده و کامل که تمام صفات حسنه عقلی و قلبی را در خود جمع کرده اند و مادی هستند در محاسن آوردن از روی میل و با کمال عشق و لذت تمام تکالیفی را که طبیعت و اخلاق برای احتیاج و رفاهیب در زنده گی بر انسان عاقل وارد آورده و تمام مخلوق حوی می کنند

و مثل آسمان و زمین که هرگز قطع یکی خود را نمکنند و مثل خورشید و ماه که همیشه در حرکت دوری خود ثابتند آنها هم در دور اعمال خیر ثابت و جاز مند و آنها می بینند بدون اینکه دیده شوند کار خود را میکنند و کسی آنها را نمی بیند مثل ارواح مقدسه و این قسم از مردم ممکن است اشخاص کامل و مقدس نام برده شوند

اگر یافتن این قبیل اشخاص سهل بود و آسان بدست میامدند شما غیر از آنها را در سر کار دولت نمیگذارید و در حضور خود قبول نمیگردید اما چون این نوع از مردم وجودشان نادر است و باستانی بدست نمیآیند لهذا شما میباید در سایر طبقات تفحص کنید و کسی را که باعتماد خودتان برای انجام مقصود شما قابل و لایقتر باشد بدست میآورید و می کنید که در انتخاب خود صائب باشید البته قوت و میدان کان قبل از امتحان شناخته میشود خصوصاً احتیاط کنید از اینکه در نزد خود راه بدهید یا در کار دولت دخالت دهید اشخاصی را که در کارها معجزند یا آنهاست که تریب مین و نایبی در کارشان ندارند یا آنهاست که مبل به پر گوئی دارند این سه قسم از مردم اگر چه کمالات دیگر را هم دارا باشند لایق مامور دولت نیستند و هر سلطان و حکمرانی که این سه قسم مردم را در نزد خود راه بدهد مصون و محفوظ از خطر است

یکی از شاگردان فیلسوف که مامور بحکمرانی شهری شده بود قبل از عزیمت به محل مأموریت آمد استاد خود را دیدن نماید این شاگرد موسوم بود به (تسو کنگ) و در زمره عقلائی بود که خدمت دولت را اسباب سعادت و خوشبختی میدانستند و علاوه بر این از تمام صفات و آداب لازمه حکم موسوم ما بین طمع است مطامع بود همیشه منزل فیلسوف را از دور مشاهده نمود از آب پیاده شد و مانند کسیکه بحضور پادشاه میخواهد تشریف حاصل کند رخصت ورود خوانست (حوئک تسو) چون خواست او را سرشار از افتخار نماید ماد و نهر از شاگردانی تا بیرون خانه استقبال میکرد و میکند این شخص را که من اینطور احترام میبگیرم دیگر شاگرد من نیست بلکه حکم آن شهر بزرگی است پس از آن حاکم تازه را در اطاعتی که رای یزد رانی مردمان بزرگ مین شده بود پذیرفت (تسو کنگ) از این احترامات فوق العاده که معهود نبود شرمسار شده گفت من آمده ام از استاد قدیم خود تعلیماتی بگیرم که موافق آن تعلیمات مأموریت خود را انجام بدهم البته از آنچه فرمائید سر موئی تجاوز نخواهم کرد

۱ (جوتک آن) حواله داد که چیر تازه ندارم شما باموزم ولی برای دعوت خاطر شما بایستی محضر تکلیف شما را در امر حکومت تذکار مینمایم و چنین گفت
 • در ترتیب کارها جایک و ساعی باشد و از مطالب که هم آنها اسباب تیر راست از دروغ و حق از حاصل میشود اطلاع حاصل کنید تا انصاف کارها را ماسانی و بتروع دلخواه بدهید و فضاها را هم شما را هر چه بدهند

عادل و بیطرف باشد و همیشه خود را بیک حال نگاهدارید عدالت بپیل و دلخواه کسی نگاه میکنند هر کسی آنچه را که سراوار و حق اوست بپرساند بی غرضی انسان را عدالت راهمائی میکنند و شخص مفرض زودی دست از عدالت میکشد هر چه شخص از زیر دستان خود دریافت کند هر عنوان که باشد در واقع دردی است که از مال آنها کرده است بی شخصی که در صکار دیوان است بیک خلق بودن سبب اعتماد مردم باز میشود موجب دوستی جوان و ترس اشرا میگردد و همه مردم او را محترم مینمایند *

ملاقات خود را برای مردم آسان کنید تا هیچکس احرم و ترش روئی نکند هر کسکه بپیل ملاقات شما را دارد بدون استئنا بپذیرید و خود را مثل پدر تمام مردم بدانید اگر چه جایکی در ترتیب کارها لازم است ولیکن احتیاط کنید از اینکه در کار محول باشید تا حجت و حطائی واقع نشود و اولی از تحقیق و رسیدگی بحقیقت امر حکمی بدهید در هر یک از چهار فصل اقلانک مردم تمام ملل را بخواهید و تکالیف مشاوران را حللی کنید همیشه کلبه مردم در هر زمان تکلیف خود را بدانند و الا اگر نادان باشند و حطائی از آنها سرزند نمیتوان حکم بتصیر آنها نمود

مادامیکه کارهای صحرا و امر رراعت تمام نشده و لازم است مردم بکار خود رسیدگی کنند آنها را بکارهای بیکاری و کارهای دیوانی مجور ندارند

شکی نیست که این تعلیمات مستحضره فیلسوف حنبلی از جوانهاییکه در برد فیلسوف برای تحصیل حاضر شده بودند تربیت کرد و آنها را قابل و لایق حکومت و عصاوت گردانید *

و عدد آنها علاوه بر دوازده نفریکه شاگرد مخصوص فیلسوف بودند و هر که از او حنا میشدند سه هزار نفر برسد و آنها از مملکت و اناب (لو) بودند بلکه از تمام ممالک

چین اینجا آمده بودند

اگرچه بعضی تحقیقات دیگر صاحب کتاب ارفیلوف ذکر کرده ولیکن چون نگار اهل این زمان و مخصوصاً اهل مملکت ما که به تقد بدین اسلامند نمیخورد و بایدۀ برای لها ندارد قطع نظر از ذکر آنها کردیم و از این بعد از این کتاب کل چین میکنیم و مطالیکه نگار اهل این زمان میخورد ترجمه و نقل میباشیم

حلامه (حوكت اسو) چون دید که خدماتش چندان منظور نظر ساطل (لو) نند و در تعلیمات او کونای و غفلت نمود از سلطان دلتك شده و از مملکت (لو) مسافرت نمود و سایر ممالک چین را هم که مره بعد احری گردش کرد بهتر از اینجا نیاف در کمال دانسی بوطن خود مراجعت نمود و مشغول تربیت گشت بود تا در سی هفتاد و سه سالگی و چهار صد و هفتاد و نه سال قبل از تاریخ مسیح م و ه سال پیش از تولد سقراط دنیا را وداع کرد و از او غیر از يك توه دیگری باقی نماند و چون او خیلی طفل بود دونه از شاگردان فیلسوف به تشیع و نذکین جنازه او اقامت کردند

بعد از آنکه چشمهای استاد خود را بستند سه قاشق برنج در دهان او ریختند و یازده قسم لباس با یوشا بستند و در روی همه لباس رسی او بود که در موضع جنبها میبوتهد و با او پدر بختانه میرود و کلاه او کلاهی بود که در ارمان وزرا بسر میگذارند و نشان دولتی او را که از عاج بود و قطلمیکه از نخهای پیح رنگ بافته بودند بسته شده بود با او همراه کردند پس از این قسم تکمین بدن فیلسوف را در دو نایمیکه داخل یکدیگر بودند و بعدر چهار شصت صحامت داشت گذاردند و در مکانی از مبد که در عصر (چئو) شناخته شده بود اطراف سردید و در طرف آن مکان چندین برف کوچک منقش شکل و در میان آنها يك برف مربع بررکی نصب نمودند

پس از این ترتیبات آن دو شاگرد فیلسوف قطعه زمینی پوست سه مو (هر مو مساوی با صد گام و هر گام مساوی با شش پا است) نام نوه فیلسوف اتباع نمودند و در کنار آن زمین سه تپه قرار دادند و ای که از همه بررک تر بوده جسد فیلسوف را در آنها دفن کردند (سوکونك) بدست خود در آنها درخت (کهای) خرس کرد و از ارمان ما کنون که تقریباً دو هزار و دویست سال است سه خشك آن درخت در آن مکان باقی است

چون اسباب و لوازم دفن از مرجهت مهیا گشت شاگردان و مسوولان فیلسوف مرد (سوئی)

نوة او رجوع شدند و جسد فیلسوف را با تمام تشریفات و احترام دفن نمودند و شاکردان فیلسوف بام قرار دادند که عزای او را در طول زمان و غیره مثل عزای پدر مخصوصشان نگاهدارند ولیکن چون (تسو کنگ) خواست مدت شش سال برای فیلسوف عزاداری کند در حوالی مقبره او کلبه ساخت و در آنها ازوا اختیار کرد و شاکردانی که در ممالک مختلفه متفرق بودند بزیارت قبر فیلسوف میآمدند و هر کدام يك قسم از درخت از وطن خود آورده محض زینت در اطراف مقبره غرس مینمودند صد نفری از ایشان با خانواده خودشان آمده در ان زمین سگی گرفتند و آنها را دهکده کردند بام (خوئیکی) پنی دهی که منسوب بخانواده خوئیکی است

سلطان (لو) چون از مرگ فیلسوف خبر دار شد و فهمید که در زندگیش در باب او غفلت و کوتاهی کرده خیلی متاثر شد و از غصه فریاد میبرد و مبهکت خداوند پنی غضب کرده زیرا چنین شخص طاقی که بهترین حزی نهایی من و بزرگترین افتخار مملکت (لو) بود از من گرفت و برای حیران تفصیر خودش حکم کرد در نزدیکی قبر فیلسوف عمارتی بافتخار او ساختند و تصویر فیلسوف را با کتب و لباس و آلات موسیقی و عبادت که با او سفر میبرد و بعضی از اثاث الیت او را در آن عمارت گذاردند

سلطان (لو) تشریفات و شرایط احترامی رای قبر فیلسوف قرار داد که تا بحال که تهریبا دو هزار و دویست سال میگذرد مردم بپیمان شرایط و احترام قبر فیلسوف را زیارت میکنند شاکردام قرار دادند که تشریفات موت فیلسوف اقلا در هر سالی يك مرتبه تجدید شود و چون از جهت بعد مسافت از برای بعضی ها ممکن نبود که هر سال بزیارت قبر فیلسوف میبایند لهذا در هر شهر معبدی بنا کردند موسوم به (میا او) که در ایالتهای دور دست بان معبد ها میبایند و همان آداب و رسوم که برای قبر فیلسوف قرار داده شده در آن معابد معمول میدارند امپراطوران و سلاطین هم خود را از این زیارت و این تشریفات معاف نداشتند، مانند رعایا از مقر سلطنت حرکت کرده بزیارت میبایند و دستور مفروض رفتار میکنند و اول مرتبه که اجرایی این تشریفات شد در عصر (هان) بود که دویست سال بعد از میلاد باشد و بعد از آن این آداب و رسوم جز قانون مذهبی و معمول خواص و عوام گشت

در تاریخ عالم همچو فیلسوف طاقی و دانشمندی یافت نشده است که تا این اندازه

قوانین و تعلیماتش نفوذ در تمامه نموده باشد و اکنون متجاوز سه ملیون نفوس بر آن آداب باقی هستند

چون ذکر احوال (خونگ تسو) بنوع اجمال باخورد سبب خوب است تاریخ ممالک چین را از آنجا می‌که سرگذشت این فیلسوف محترم قلم کرده بیان نمایم

در عهد جانشینان (گنگ وانگ) ممالک چین بکلی بی نظم و اثر هر جهت مقشوش بود و اغلب رؤسای ملوک الطوائف در جنگ و جدال بودند و در زمان سلطنت (یون وانگ) چهار صد و هفتاد و پنج سال قبل از میلاد (گئوتسین) سلطان (یو) ممالک وسیع، سلطان (او) را که از اعقاب (ناپ) بود و در ابتدای اعتقاد این سلسله از او صحبت داشتیم منحرف شد بسیاری از اشخاص این خانواده که بی ممالک و مملکت شدند بزرگی هجرت نمودند و از قرار مذکور در تواریخ جدا آنها هم ششصد سال قبل از آنها از چین بزرگ رفته بود و تاریخ نسبت و خویشی امپراطوران ذابین را باجیتها بنوع یقین می‌رساند (گئوتسین) سلطان (یو) پس از فتح ممالک (او) رئیس و بزرگ سایر سلاطین جز شد و در سلسله بر آمد که از سلاطین دیگر ممالک بگیرد سلطان (تس) از دادن ممالک ابا و امتناع نمود (گئوتسین) باقتنون زیاد حرکت کرد برود و باوجهه نماید از سپیدن این فتره سلطان (تس) رسیده اطاعت کرد ادای ممالک نمود

تاریخ چین در این موقع حکایتی نقل میکنند که مصدق قول (خونگ تسو) است سلطان (یو) یکی از بزرگان دوبار شرا حکم بتل داده بود و چون خواست در اجرتی آن حکم ملاحظه هم از خدمتانش بکنند و او را بافضاح و رسوائی بکنند مشیری با حکم بکشتنش برای او فرستاد تاریخ می‌گوید که این واقعه نظیر وقایعی است که در دریاخانه دیگری مشرقی معمول است که پادشاه جهت منسوب و مقصر طنائی می‌فرستد که خود او آن طنائ را محترماً بکار ببرد و کار خود را بسازد

هنوز در عهد سلطنت پادشاه بانگکوه و حشمت (وی لی وانگ) در ۴۲۵ قبل از میلاد رسوم و عادات تاتاریها را که مجاور شط (هوانگ هو) بودند معمول می‌داشتند و خصوصاً آن عادات و رسوم در نزد سلاطین (تس) معمول شده بود مثلاً پادشاه دخترهای آغاب، بکرد که او را منسوب طایفه سلطنتی می‌گفتند و زوجه ارواح شط می‌شمردند اهالی چین این ترتیب را میسوح می‌کردند و در همین عهد بود که ساکتین ممالک (تس) فداره برگرمی باشند

و این رسم را هم از آثارها اخذ کرده بودند این مملکت (تس) که در آثرمان در دست دودمان (چو) بود بواسطه تسلط و اقتداریکه بر سایر ممالک داشتند مثل ممالک موروثی آنها شده بود و سلاطین (وی) و (جو) برای حفظ ممالک خود از شرکتسها در سرحدات خود تیواری معظم کشیدند و در زمان سلطنت (هپان وان) بود در سال ۳۶۸ قبل از میلاد که فیلسوف نرک تائی از مدرسه خوئک تسو طلوع کرد و ما مختصری از احوال و اقوال او را در اینجا با ذکر می‌کنیم

— شرح احوال (مانگ تسو) فیلسوف دوم —

این فیلسوف در مملکت (شو) که حایه آنهارا ایالت (شائونگ) مینامند متولد شد و دوره زندگی او معاصر با دوره زندگی سقراط بود چندی بعد از تولدش پدرش از دیار رفت و مادرش زن هوشمندی بود که پسرش را در کسب کمال و تحصیل علم مجبور میداشت در ابتدا در همسایگی قصای منزل داشتند ولی چون مادرش دید که منافع قصای و جویریزی سفلو او جلوه کرده و اغلب با مادرش ازین ضررات گفتگو میکرد ترسید مبادا پسرش از همسایه کسب احلاق فاسد کند و ظالم و بی رحم شود از آنجا قطع علاقه کرد و منزل دیگر گرفت این منزل تائی نزدیک قبرستانی واقع شده بود آنجا هم چون (مانگ تسو) که جوان بود تولید اشخاصیکه برای حیرات بر سر قبر مردگان خود می‌آمدند و گریه و زاری مینمودند میکرد مادرش ترسید مبادا این فتره عادی طبیعت او شود و تسحر و استهرا به تشریفات مذهبی کند لهذا آنهارا هم ترک کرده منزل دیگر اختیار نمود ولیکن این منزل موافق میل او اتفاق افتاد زیرا محاذی مدرسه واقع شده بود و (مانگ تسو) بمید که جوانانی که با آنها می‌روند دارای علوم مختلفه و آداب و رسوم معموله شده‌اند میل کرد که پیروی آنها کند و در جمع آنها باشد مادرش هم که همیشه همین مطلب را از حدا طلب کرده بود او را باین مدرسه فرستاد و چندی نگذشت که ترقی فوق العاده کرد و سرآمد سایرین گردید و چون شپد که (تسوسی) که از اعقاب (حوئک تسو) بود در علم مسهور آفاق شده نزد او رفت و کاملاً طریق و آئین (حوئک تسو) را از او فرا گرفت و بر حسب تعلیمات او باشا گردان خودش که عدد آنها ههدهه بود بولانات و دربار سلاطین معرفت و با آنها از رشته حکمت و پللیبک و عمل مذهبی صحبت میداشت و مانند (حوئک تسو) همیشه مایل بشرف و افتخار هموطنانش بود و بقدر امکان طریق و مذهب

خود را به آنها آتشافز مبداد و در ضمن سلاطین و امانا حالی میکرد که استررار و دوام قدرت و توانائی حقیقی و واقعی منوط و مربوط عشق و محبت رعایاست در صورتیکه پادشاه رعیت را دوست داشته باشد البته رعیت هم پادشاه را دوست میدارد و با کمال میل اطاعت از او مینماید و اسباب دوام و ازدیاد قوت و قدرت او میشود

مطالب یولقبگی این فیلسوف بمراتب محکم تر و متقن تر از مطالب (حوالتسو) بود مثلاً همینکه محاکم و محکوم تکالیف طرفین را مبهمانید تمام نمائید چنان را مجبور مینماید که از اصول قواعدش پیروی نمایند از یک طرف برعایا حالی میکرد که سلاطین و پادشاهان از جانب خداوند مامورند و حقوق حدائی آنها را رعیت مبهمانید و از طرف دیگر سلاطین تعلیم مینمود که حق آنها این است که بشورت و صواب دید رعایا رفتار نمایند و از هر جهت ظلم و تعدی خود را جلو گیری کنند و خود را بدر رعایا بدانند بالآخره (مالتسو) در کمال حرمت و جلالت اجرای قوانینش را در میان مردم میکرد و در ایالاتی که باها مربوط بود نمیکدانت ظلمی واقع شود بدون ایسکه ظالم را بسحق ملامت کنند

در حالیکه (مالتسو) رفته بود سلطان (وئی) که یکی از مالتکوچک چین است دیدن کند سلطان را و گفت وای عادل محترم شما که برای آمدن بدو خانه من هر ازلی (حد فرسخ) را طی کرده اید و بنظر شما راه درازی نیامده البته برای سلطنت من حصول پاینده در نظر داشته اید (مالتسو) جواب داد که جقدر لارم است از فواید و عنایم مملکتی حرف بزنیم کافی است که انسان دارای انساب باشد چنانچه خواهی برای تمام مردم و عدالت

به چوچه مناخله در کارزار عین نکند که آنها را کار بیکاری و کار دیوان و ادار کسب و کار کار زراعت هر فصل خود باز بمانند در انصورت محصول زیاده از اندازه مصرف خواهد بود

اگر توره های حنه ریز در دریاچه و برکه ها انداخته نشود و ماهی های خیلی کوچک گرفته نشود ممکن نیست که عام ماهیها و لاکپشتها در روی ریز شما حورده شوند چنگاهارا تراش مکابد مگر در موقعی که شایسته آن است در انصورت سنا هیزم فراوان خواهد داشت و قهنگه شه ماهی و لاکپشت زیاده از مصرف داشته باشد و هیزم علاوه بر انصورت انوقت مات شما میتواند زندگان را از گوشت عدا بدهد و برای مردگان هم حیرات کند و ابدأ برای شب ریزه جوانی و تنکایت نخواهند کرد و قانون اصلی حکومت و سلطنت خوب همین است

حاووده که پنج اریان (اندازه قدیم) زمین دار است و ادارید در تحت قوت در مرار عشان

شکارند. اوقات اشغال مس یخچال ساله میتوانند لباس ابریشمی بپوشند. شکارید از تربیت
 خرگوش و ماسها و حوکهها کوتاهی کنند تا اشخاص هفتاد ساله بتوانند گوشت بخورند
 حیواناتی که حد آرمان زمین دارند هنگامیکه املاک آنها کارهای لازم برزخمت دارد مردان
 آنها را با مهوریت نهرستند تا این جمعیت مبتلا بگرسنگی نشوند.

حیاتی مواظبت کنید که در مکتب ها و مدرسه ها رجم اطفال را بسبب پند و مادر و احترام
 آنها و آنگاه تکالیف اولاد است تعلیم و منتشر کند. اوقات دیگر پیره مرد ها ماهوی بنهند
 دیده نخواهند شد. بارگران بردوش کشیده واه دور را طی کنند. اگر پیران هفتاد ساله
 ابریشمی بپوشند و گوشت تنگینه کنند و جوانهای موسسه مبتلای سرما و گرسنگی نباشند همه
 امورات بر مرام و دنیا آید خواهد شد.

سلطان رسید از فیلسوف چه فضیلتی لازم است برای پادشاه تا بتواند خوب سلطنت و
 حکمرانی کند فیلسوف جواب داد دوست بدارید ملت را دیگر هیچ مانعی برای سلطنت و
 حکمرانی کردن بنوع حوی نخواهد داشت.

(سیوان وانگ) سلطان (سی) از فیلسوف پرسید که چگونه (ون وانگ) که از امر اطوار
 های قدیم بود باقی داشت که هفت فرسنگ دور آن بود آیا راست است یا حیر.

فیلسوف جواب داد که تاریخ بی مآخذ نمی نویسد سلطان گفت پس آن باغ زیاده از اندازه
 بزرگ بوده است. فیلسوف جواب داد که با وجود این ملت ارا کوچک می یافتند سلطان گفت
 من باقی دارم که چهار فرسنگ دور آن است و ملت او را زیاد بزرگ میدانند جهت این اختلاف
 چیست. فیلسوف جواب داد راست است که باغ (ون وانگ) هفت فرسنگ دورش بود و لیک
 هر کدام از ملت محتاج طبع چینی بود آنها هر هفت هر کدام از ملت هجم میخواستند بر
 انجا میرفت و هر کدام از مردم میخواستند قریول یا بحر کوش شکار کنند آنها میرفتند پادشاه
 طوری رفتار میکرد. مثل اینکه در این باغ مملکت شریک بود در این صورت آیا ملت حق
 داشت آن باغ را اگر چه هفت فرسنگ دور آن بود کوچک بماند؟ منکه خادم شما هستم در ورود
 بسر حدان شما قبل از اینکه قدمی پیش بگذارم از جاهائیکه ورود آن ممنوع است سؤال کردم
 و می گفتند که شما باقی دارید که چهار فرسنگ دور آن است و اگر کسی شکاری از انجا بکشد
 مثل این است که قتل نسی کرده باشد و باید در عوص کشته شود در این صورت این باغ بیست
 مگر دهم مردگان که شما در وسعت مملکت بار کرده اید سلطان جوابی نگفت و خود را محرف

دیگر مشغول کرد

فلسوف در این موقع بیانات چندی باین طرز و دوش دارد که با حالت مردمان این زمان متناسبی ندارد و لهذا صرف نظر از ترجمه آن نمودیم خلاصه فیلسوف در سن هشتاد و چهار سالگی از دنیا رفت و بیشتر از هزار سال از مرگش گذشته بود که او را هم در تشریحاتی که برای (حوئک تسو) بجا میاورند شریک کرده و تقریباً در سنه ۱۰۰۵ مسیحی یکی از امپراطوران سلسله (سوئنگ) در ایالت (شان تونگ) معبدی با افسانه ساخت و مجسمه او را در یکی از غرفهای معبد (حوئک تسو) گذاشتند و امپراطور دیگر برای اورسوم و تشریحات قربانی قرارداد اما امپراطور دیگر سرسلسله خانواده (مینگ) بود این تشریحات را منسوخ کرد و جهت آنرا اینطور هل میکنند (حاکم تسو) که در امور ملت یا تکی حلی دعوات داشت روری در میان محب سلطان (تسو) گفته بود اگر پادشاه وزیر خود را مثل دس و با های خود ملاحظه کند در این صورت وزیر هم پادشاه را مثل جان و دل خود می بیند اگر پادشاه وزیر خود را مثل سگی یا اسبی به بند انوقت وزیر هم او را مرد بسیار عوامی بیند و اگر پادشاه وزیر را مثل زمین سوار بر یکه آنها را درو کرده باشند بشکرد در صورت وزیر هم او را مثل داند طعاع الطریق و دشمن خود می بیند ، این امپراطور از این نغمه آخر پر آشفت و گفت این عبارت شایسته بررکن و سلاطین نیست و آنکه سبک نسبت بسلاطین چین الفاضلی ادا میکنند سزاوار نیست که در تشریحاتی که برای (حوئک تسو) مافق بجا می آورند شریک باشد لهذا درجه او را پست کرد و امر کرد اسم او را از میان علما و حکما محو نمودند و عدس کرد کسی در این باب وسامت نکند و سزا اولهای خود حکم کرد اگر کسی عریضه در این باب تقدیم کند سینه او را از تیر سوراخ کنند این احکام موجب اضطراب تمام مردم خصوصاً مقدس شد یکی از رؤسای ادارات در خانه امپراطور حاضر شد که خود را فدای این پادشاه نماید سرپوشه در این باب نوشت مد از آن تابوت خود را تهیه کرده بدر خانه امپراطور رفت بصری اول عمارت که رسید سزا اولها گفت آمده ام در باب (حاکم تسو) وساطت کنم و عریضه من هم ایست پس از آن سینه خود را در کرده گفت از حکمی که بجا شده مطلع برنید تیر خود را فراول او را به تیر زد و سرپوشه او را با امپراطور رسانیدند و امپراطور از عبرت او تحسین کرد و امر کرد جراحت او را هم بکنارند و تشریحات و تنوات فیلسوف را

همانطوریکه در سابق بود ز فرار داشتند

امپراطور برک (یو) که ذکر آن پیش گذشت در زمان خود نه یارچه طرف چینی داده بود ساخته بودند و در روی هر یک از آنها نقشه و پیاں یکی از ممالک چین را رسم کرده بودند و امپراطوران و سلاطین بعد از او این طرفها را مقدس شمرند و ماکال احترام در مواقع قربانی و جشنهای مذهبی استعمال میکردند و اعتقاد عامه مردم مخصوصاً در این زمانیکه ممالک چین منقسم و ملوک العوائف شده بود بر این بود که فرمانبرمائی و سلطنت چین بسته باین ظروف است و کسیکه دارای این طرفها باشد امپراطوری کل ممالک چین حق اوست و او به تنهایی میتواند اقدام به تشریفات قربانی کند لهذا غلام این جنک و حدالها و حوربری ها و خرجهاییکه رؤسای ملوک العوائف میکردند برای بدست آوردن آن ظروف بود بالآخره (هپان وانگ) از ترس اینکه جنابا آنها را از دست او بگیرند و امپراطوری چین که برای او بجز اسمی از آن نمانده بود از دست او برود از طرفها را در دریاچه صبری ریخت که در آوردن آنها از افحا ممکن نبود

فیلسوف دیگر موسوسه به (سوچن) دار اهل (هان) حرص جاه و عشق افتخار بکمال داشت عالم بود از وضع و تربیت و منافع و فواید سلاطین حراً چین کاملاً اطلاع داشت نزد سلطان (نس) رفت و نقشه و تربیتی باواظهار کرد برای اینکه بتواند امپراطور و ماح کردار کل ممالک چین شود و زرا این سامان بر فصل و کال فیلسوف تصدیق کردند و بکن نقشه و تربیت او عمل نکردند (سوچن) برای تلافی این اقصاح سلاطین جرأاً عهدت کرده بر صد پادشاه (نس) بر اینکه تحت اطاعت او واسطه وزرا عاقلش بر آنها عمل کرد و طرز پیش نهاد کرد که بعدها ممالک تاج و تخت کل ممالک چین شد و میگوید در سلطنت (جن نس وانگ) ۳۲۰ سال قبل از میلاد این سلطان هشتاد هزار هر آدم تلف کرد و بر سلاطین (هان جا) و (یو) و (وئی) و (چو) غالب شد و ممالک (سی چوان) و (هو کوان) را متصرف شد

در سلطنت (نان وانگ) در ۳۱۴ سال قبل از مسیح تانارها که عهدانستند ممالک چین بواسطه جنگهای داخلی مشغول و منقسم شده است متصل در صد جمله و جرائی آن مملکت بودند سلطان (چائو) که در سرحد واقع شده بود حواست دفع این جنگجویهای دائمی را بخوبی بنماید خودش با صاحبمنصبهای قابل و سرمد های تنجاع که برای این قصد

انتخاب کرده بود ملبس لباس نانارها شدند و شب در روز تامل را مشق نیر و کمان کردند و در آخر نانارها را مغلوب نموده و ولایتی که در نزدیک یجیلی هنوز در دست آنها مانده بود پس گرفتند و این سلطان در قسمت شمالی این ایالت حبلی مقتدر شد و نقل میکنند که دیوار عظیمی میان شط (هوآنک هو) و یجیلی بنا کرد و سربازانهای محکمی در آنها قرار داد و در همان وقتها سلطان (یی) هم نانارها را از قسمت شمالی یجیلی بیرون کرد و او هم دیوار مضمی از سرحد (شانسی) تا بقاز (اپائوتوگ) کشید و سلطان (تس) هم همین کارها را کرد طوری که این دیوارها که اولین راههای معظم دنیا بودند سرحدات ممالک چین را تا مدتها از حرا بی نانارهای حاکم حوی حریص حفظ کردند و در همین زمان سلطان (یی) با همسایگان خود همسبند و ممالکت (تس) را فتح کرد و علاوه بر پای تخت هفتاد شهر بنسرف او در آمد (مملکت کوچکی که نریماً یک قسمت از قسمت قسمت کل ممالک چین است در صورتیکه دارای این عده کثیر از شهرها باشد معلوم میگردد که در ارمان ممالک چین چند آزاد و بر حمت بوده است)

عدد ممالک ملوک الطوائف مدیج کم میشد و بر صفت خانواده جنو که تنها اسم امپراطوری چین برای آنها مانده بود و زوال آنها از جانب قادر متعال مقدر شده بود امروده میشد و سلطان ما قاناب و استعداد (تس) هم که روز روز قدرت خود را در تزیید مپدید مداز آنکه تمام رفبای خود را مدوم یادبیل کرد و امپراطور خود را هم در کال صفت یجاشای نرکی و فتوحات خود و ادار کرده بود مقصود خود را پنهان نکرده و امپراطوری خود را اعلان کرد و خود را رئیس و مالک یک تمام سلاطین چین حرا شد و تشریفات قربانی ناری عالی را هم که مخصوص بخانواده امپراطوری بود اجری داشت و هر کس جواب مخالفت او را بکند از قشون جنگی بی حد و حصر او شکست خورد و سلطان (هوآنک) هم محو شد که عو از او طلبید و او را امپراطور و حاکم خود بداند و عو و پنج سوری که در دست او مانده بود تسلیم تا در ملاحره (چانوسپات) پادشاه (تس) دهر خانه امپراطور را تصرف کرده و برای سلطان مترج سوری معین کرد که باولی کشید و ایشا جان بجان آفرین تمام کرد

چند نفر و سلاطین حرم کوشش کردند که با او عصب حوی میبندد (چه) را حمایت و نگاهداری از پسری که از اس سلطان آفری بی مانده بود میسر کردند

مهدنا فایده نکرد و ۲۴۹ سال قبل از مسیح او هم مجبور شد بساطان (تس) تسلیم شود و هفت شهری که در دست او مانده بود تسلیم گشت و سلسله سوم سلطنت چین باین پیچاری منقرض و تمام شد.

سلسله چهارم از سلطنت چین

از سنه ۲۰۶ تا ۲۲۹ قبل از مسیح ۲۳ سال طول کشید و سه امپراطور داشتند سابق بر این ذکر شد که (هیاووانگ) که از سلاطین دودمان (چو) بود بجهت اینکه امیر آحورش اسب اورا خوب تربیت کرده بود ایالت (شالی) و درجه شاهزادگی ائارا باو عطا کرد چون اعتقاد این امیر آحور دارای عظمت و اقتدار شدند و امپراطوری کل ممالک چین رسیدند مورخین چین مدعی میباشند و حسب و حسب اورا مسکها به (شون) که از امپراطوران طون کنار چین بود رسانیدند و چندان تفاوتی ندارد تاوانه که اسباب سوزاندن کائناتهای چین شد از لسل مقلد بررک مملکت چین باشد یا از اسل یک مهمتری ولیکن چیزیکه محل ملاحظه و ملاحظه نظر است این است که این سلسله در این مدت کمی که قدرت و ساد را صورتی داشتند در دنیا چه کردند

همینا حد و حد تبارک و معالی در روز حساب که هر وقت باشد باید سؤال نخواهد کرد از نسل کی رسید و پدر شما کیست و لکن خواهد پرسید که برای افتخار و سعادت عالم انساب چه کردند و چه ماف کداردند

(تس شی هوانگ تی) که اول امپراطور بررک این سلسله بود فتوحاتش را بجائی رسانید که ازین جهت و خبلی جهات دیگر میتوان اورا ناپلهور چین خواند در امورات بزرگ هم از کارهای خوب نند نمیتوان اندازه و حدی برای جهالات این مرد عجب الحلقه و فوق العاده قرار داد که او هم مانند هنرشن بی حد و بی نهایت بود

مملکت چین وقتیکه او تحت سلطنت فستب مانند حسد ترکی بود متلاشی در داخله جمعی از شاهزادگان که حدود را از اطاعت آزاد کرده بودند متصلی ما عهد بگر در خنک و جدال میگوشتیدند و هر کدی در جهال حقوق بر دیگران و رسیدن بریاست کلبه بودن مملکت (تس) در زمان شریبا پیش یک ممالک چین رسید ولیکن (چوسهانگ) قدرتی نموده بود که مردم از (تس) میترسیدند و اس اسم اسباب وحشت شده بود (چوانگ سپانگوانگ)

نوه او دو سال بعد از فتح مملکت چین به سلطنت رسید اولاً قشون پادشاه (هان) را شکست داد و همچنین قشون پادشاه (چائو) و (جو) را مغزوم نمود و علاوه بر این سلطان (جو) را از پای تخت اخراج کرد اما پنج مملکت کوچک با هم دیگر هم دست شدند که نگذارتند مدعی تاج و تخت نصب حقوق خانواده (چئو) را بنمایند و در بسیاری از جنگهای مرز بر مدعی طالب شدند و او را شکست دادند بعد از مرگ او پسرش لایب شد تلاقی شکست های پدر کند و با سلاطین معاهد با هم دیگر بکنند از خارج هم مردمان جنگی متصل حمله بسرحدات میاورید

تواریخ چین مینویسند که در ۲۴۴ سال قبل از تاریخ مسیح م تاتارها دارای قشون سواره زیادی بودند و در یکی از جنگها که از پادشاه (چائو) شکست خوردند صد هزار نفر از آنها گشته شد و بکویند این تاتارها ابداً خانه نداشتند و زراعت نمیکردند و زندگی آنها زیر چادر بود خداوند آسمان را عبادت میکردند و مظهر او را در مجسمه طلائی مبدانستند احترام باجناب خود مینمودند و در بعضی مواقع مابین سال برای ترتیب کارهای خود جمع میشدند این تاتارها در شمال چین نامقار (لیائوتونگ) پراکنده بودند و از طرف مغرب تا ممالک باختر میرفتند و مدام بسرحدات و ممالک چین حواری میسرانیدند غیر از اینها دسته از تاتارها بودند که در شمال و مغرب چین و در همسایگی (شاسی) واقع شده بودند و اسم آنها را (ژونگ) میکنند آنها هم تا چهار صد سال قبل از مسیح خانه نداشتند بعد از آن مقسم بطوائف شدند و از برای خود رؤسا اختیار کرده شهرها ساختند سایر تاتارهای مغربی هم با آنها ناسی کرده شهر نشین شدند

و بجز مورچین چینی بکویند طایفه از تاتارها که در مغرب (شانی) واقع شده بودند چون سایرین بر آنها تاجت آوردند از آنها جلای وطن نموده سمت مغرب رفتند و در شمال رود سیحون تا کنار بحر حصر تشکیل سلطنت و مملکت مدعی کردند و بعدها معلوم حواهد شد که اشخاصی را که موسوم به (یارت) میکنند همین ها هستند و مملکت (یارت) همین مملکت است این تاتارها ممالک (تاهیا) که عبارت از حراسان و اسراف آنها باشد تصرف کردند و باز مورچ چینی بگوید که (تاهیا) همسایه است با (شتو) یا (شندو) که هندوستان باشد و بنهار چینی بانها میرفتند و از منابع (سی جوان) که یکی از ایالات چین بود بانها رده میفرودتند خلاصه بسرحدات شمال و مغرب چین از سال

(لیائوتونگ) تا پایان بزرگش زار همیشه در معرض تاخت و تاز و خرابی تارها بود و بعد از این خواهند دید چگونه عقل پادشاه تازه چین دفع آنها را نمود که کارهای او را با باید نسبت بدیوانی داد یا مؤید من عند الله باید دانست

این امپراطور جوان منتهی نه سال از سلطنتش ویست و دو سال از سنش گذشته بود که ندان داد تا چه اندازه سختی در طبیعت او است و نبات قدم او تاجه پایه است و جمله از کارهای ناشایسته مادرش که در میان عمارت سلطنتی مرتکب میشد باو خبر دادند چند نفر از شرافای قوم را حواس و تحقیق این عمل را نمود به اندازه آنکه بدلائل محقق گشت که راست است چنان رفتار سخت و ظالمانه کرد که گویا اغلب در خانه در این صکونه موانع اینطورها رفسار نکند حکم با حراج مادر خود کرد و او را بولایتی دور دست فرستاد و فسخ کرد در آنها بقدری با وقوت و عذا بدهند که نمیرد

گویا علما و بزرگان از علت واقعی این حکم اطلاع نداشتند و چون در طاهر موافق قانون قدیم نبود بنظر آنها ناپسند آمد و در هر موضع از این فقره سخن میراندند و در این باب وساطت میکردند و عبارات قانون را که در باب محبت اولاد نسبت پدر و مادر صحبت کرده گوش زد او می نمودند و بهدری این حرفها را مکرر کردند که پادشاه متغیر شد و فسخ کرد که دیگر کسی از این نابت باو حرف نزنند و مقرر داشت که اگر بعد ها کسی اسی از مادرش برد او را بقتل خواهد رسانید و برای ترسانیدن مردم به سخت جلوس نمیکرد مگر اینکه شمشیر رهنه در دست داشت بیست و هفت هزار علما و بزرگان جرات کرده خود را بحظر انداختند و بر خلاف این حکم که بنظر آنها ظلم و بی انصافی مینمود اقدام کردند پادشاه را مورد ملامت ساختند و در کمال سختی و بی رحمی کشته شدند پادشاه جوان اکثرا بکشتن آنها نکرد حکم کرد دست و پاها را تمام آنها را بریدند و در میدانی که پهلوی ارك سلطنت و منظر عام بود انداختند

این سفاکی و بی رحمی امپراطور جوان نشان میدهد که تسلط و قدرت او به چه اندازه بوده و سختی و اصرار او در اجرای احکام تاجه پایه میرسد است و از این فرار اقدامات و کارهای آتیه او را در امر سلطنت میتوان حدس زد و اینک بعد از آنکه انتقام خود را کشید و حد استقامت و قدرت خود را نشان داد نصایح مشفقانه را در باب مادرش قبول کرده او را بعمارت سلطنتی آورد و حقوق مادری او را بنوع خوبی بجای آورد

این پادشاه جوان در شخصی موسوم به (ایس) عقل و فراست نکال یافت و او را برای خدمت خود اختیار نمود و ملاقات او برای پادشاه باین طور اتفاق افتاد (آمبر) از مورچین چینی هل میکند که در ازمنه قدیمه معمول بود اشخاصیکه دارای لیاقت و کمال بودند در صورتیکه در وطن خودشان باها بی اعتنائی میشد با از آنها میرنجیدند برای تحصیل معاش و اندوختن ثروت عمالک دیگر میرفتند و باقیات خود را بسلاطین دیگر عرضه میداشتند و از اینگونه مردم حیثیت زیادی بچین آمده بودند و در دربار دولت و ادارات سلطنتی دارای شغلهای عمده و کارهای بزرگ شده بودند عزت آنها اسباب حسد سایرین شده بود و در صدد اذیت آنها برآمدند پادشاه و اعتماد کردند که آنها هم مثل علماء بر خلاف رأی پادشاه رفتار میکنند و کارهای خود سرانته او را پسند ندارند و چون از تکالیف خود عفت نمیکردند و کارهای آنها مرتب بود نتوانستند بر آنها در طاعن ایرادی وارد بیاورند چاره بودن را گناه آنها قرار داد و حکم صادر نمودند هر چه خارجه و غریب در این مملکت است باید از آنها خارج شوند در میان آنها شخصی بود دانشمند موسوم به (ایس) که رتبی عالی داشت عریضه پادشاه عرضه کرد و بشیرینی کلام و قوت قلم توانست عقل پادشاه را تسخیر کند و رأی او را بر گرداند و حکم احراج غنهارا نسخ کند و پادشاه چنین میگفت و چیزیکه سرا منموم دارد این است که شما بدون ملاحظه شرف و افتخار شخصی وبدون اینکه بزرگترین منافع خود را منظور نظر داشته باشید برای خاطر بگفته از مردم مزاح کوی بی حقیقت و چند نفر از ساعزادگان پهنرونی عام از اشخاصی مبنه ندرید که عام را بصدقت و غرت خدمت کرده اند و از کارهای آنها غیر از نتایج حسنه و خوشبختی چیزی دیده شده است و این اشخاص بصیر با حقوق را پادشاه فدای آن مردمان ندادن نیست نشان میکنند مبرسم که پادشاه چون این مردمان صدیق باغیرت را از خود دور کند و مدها از کمک آنها و اطلاعاتی که باو میدهند محروم ماند و تمهائی نتواند مقصودیکه در نظر دارد حاصل کند و عام عمالک چین را در حبسه تصرف در آورد و این مملکتیکه امروز باین آبادی است خراب شود .

البته این بیانات و دلایل بنظر پادشاه پسند آمد زیرا حکم احراج غنهارا نسخ کرد و (ایس) را در نزد خود نگاهداشت و محل اعتماد او شد و بعد از آنکه او را در تمام کارهای دولتی بصیرت او را صدر اعظم خود نمود و (ایس) جمیع کالات لازمه این مقام بتدریج دارا بود

و همین وزیر بود که به کمال حرمت نقشه متحد کردن تمام ممالک چین را با پادشاه در میان گذارد و همه آنها را در تصرف پادشاه حوان در آورد.

اول کارپیکه برای رسیدن باین مقصود کردند این بود که پول بسیاری تهیه کردند و اسباب اطبیبان قتون و قطعین خاشین را فراهم نمودند و اسلحه قراوانی حاضر کرده بطوری تقسیم نمودند که در موقع حمله یا دفاع هر کدام مقتضی نباشد بتوانند انکار کنند و بعد از آن چون تا اندازه این پادشاه بر سلاطین دیگر که همت هر بودند قدرت و نفوذی داشت ممانه آنها عاق انداخت و آنها را برسد یکدیگر تحریک کرد لهذا آنها را همه دیگر جنک سخت کردند و همه دیگر را تمام نمودند.

مادامیکه این امورات بر وفق مایل پادشاه (چینگ) و وزیرش پیش میامد و اینها از دور تملشا میکردند هوا حواء یکی از دوستان قدیم این پادشاه که مورد بی مهربی واقع شده بود حواست پادشاه صریحی برسد ولیکن صریحش حوا کرد و پادشاه سالم دور رفت.

و یکی از سردارهای این پادشاه موسوم به (فایوکی) که مورد تعیر واقع شده بود فرار کرده بساطان (یان) پناه برده بود سر این سردار همیشه کدناشته شد و هزار ابره طلا با حکومت شهری گنده هزار جمعیت داشته بود برای کسیکه سر او را بیاورد معین شد سلطان (یان) اگر چه میخواست رسوم میهمانداری را بجا بیاورد و او را نگاهداری کند ولیکن چنین بطرش آمد که در این سن میتواند انتقامی از پادشاه (تس) بکشد شخص (کینگ کو) را که اتم به پادشاه (تس) عداوتی داشت و ادا کرد برود آن سردار را مجبور کند که خود را بکشد و ما او چنین گفت که در تقدیم کردن سر او میتواند انتقام هر دو را از پادشاه (چینگ) بکشد و او را بکشد سردار این جمله را قبول کرد یا مجبور شد قبول کند زیرا دیگر راه نجاتی برای خود نمیدید شمشیر خود را کشید و خود را کشت (کینگ کو) سر سردار را برداشته نزد پادشاه (تس) برد و پادشاه او را در اطلاق سزا پذیرائی کرد (کینگ کو) سر او از حومه بیرون آورد و چون پادشاه مشغول شناختن آن سر بود (کینگ کو) همه خود را کشید و پادشاه حمله کرد و با یک پادشاه مانع شد و از تحت خود را زیر انداخت و شمشیر خود را کشید یک پای (کینگ کو) را قطع کرد (کینگ کو) که میتوانست او را تعاقب کند همه خود را برآید تا وجود این نتوانست آسبی پادشاه برساند بجز ایسکه حراشی او وارد آمد.